




The Theoretical Foundations of Western Exceptionalism and Supremacism

Amir Siahpoosh

Assistant Professor, Islamic Revolution Department, Islamic Education University, Qom, Iran.

siahpoosh@maaref.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Abstract

The West has utilized scientific instruments and theories of the human sciences as tools for dominating other societies. This article examines various dimensions of this colonial approach through a descriptive-analytical method. The ideas of the most prominent theorists who have asserted Western exceptionalism and superiority are extracted and analyzed through a study of their views. Based on the findings, major thinkers such as Kant, Montesquieu, John Stuart Mill, and William Graham Sumner considered the Western white race superior and more intelligent than other races, attributing Western dominance in politics, economics, and culture to the superior nature of Westerners and the inferior nature of other races, particularly Black and Indigenous peoples. Colonial powers such as Spain, Britain, and the United States consistently employed this ideological instrument in their aggression against other countries.

Keywords: Supremacism; Exceptionalism; Racism; Theoretical foundations; West.



مقاله پژوهشی

بنیان‌های تئوریک استثناگرایی و برتری‌جویی غربی

امیر سیاهپوش

استادیار گروه انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

siahpoosh@maaref.ac.ir

0000-0000-0000-0000

چکیده:

غرب برای سلطه بر دیگر جوامع از ابزار علمی و نظریه‌های علوم انسانی استفاده کرده است. در این مقاله وجوه مختلف این رویکرد استعماری با روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. ایده‌های مهم‌ترین نظریه‌پردازان قائل به مستثنی بودن و برتری غربی‌ها با مطالعه دیدگاه‌های این افراد استخراج و بررسی شده است. مبنی بر یافته‌های تحقیق اندیشمندان بزرگی مثل کانت، منتسکیو، استوارت میل و گراهام سامنر در ایده‌های خود، نژاد سفید غربی را برتر و هوشمندتر از سایر نژادها دانسته و برتری غربی‌ها در میدان سیاست، اقتصاد و فرهنگ را محصول سرشت برتر غربی و سرشت پست سایر نژادها بخصوص سیاهان و سرخپوست‌ها دانسته‌اند. کشورهای استعمارگری مثل اسپانیا، انگلیس و آمریکا در تجاوز به سایر کشورها همواره از این ابزار ایدئولوژیک بهره برده‌اند.

واژگان اصلی: برتری‌جویی، استثناگرایی، نژادپرستی، بنیان‌های تئوریک، غرب.



دسترسی به مقالات نشریه علمی مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی (Open Access) است.

نشریه علمی «مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی» تحت مجوز بین‌المللی



Doi: 10.22034/irsj.2025.503840.1105

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی نمی‌باشد.

۱- مقدمه

برترجویی ویژگی همه انسان‌ها در همه جوامع است. از این منظر انسان غربی به دلیل مبانی اعتقادی و فراهم ساختن زمینه‌های نظری و عملی برتری‌گرایی از همه حدود عبور کرده است. در این فرایند، ابزار تکنولوژیک، قدرت نظامی، رشد اقتصادی و هژمونی رسانه‌ای به کمک دولت‌های غربی آمده است. آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته نقش نظریه‌پردازان در استثناگرایی است. مقاله حاضر این مقوله را محور بحث قرار داده است.

۲- بیان مسئله

نظام سلطه برای تسلط بر سایر کشورها ابزارها و روش‌های متنوعی را به کار می‌گیرد: قدرت نظامی و تکنولوژیک، مذاکره سیاسی، فشار و تحریم اقتصادی، ایجاد تنازعات سیاسی و منطقه‌ای در کشور هدف و ... اما نظام استیلاجوی غربی مدعی ارزش‌هایی است که بخش مهمی از اعتبار تمدنی و فرهنگی خود را مدیون پرچم‌داری و پیشتازی در بلند کردن این ارزش‌ها است: آزادی، برابری، حقوق بشر و پیشرفت همه‌جانبه از جمله این مقوله‌ها است. هیچ‌کدام از این ارزش‌ها با منطق استیلاطلب و تجاوزگرانه غرب نمی‌خوانند. هم ساکنان مغرب‌زمین و هم مردمان کشورهای مورد تجاوز این تناقض را می‌فهمند بنابراین باید راهی برای حل این معضل پیدا کرد. مهم‌ترین راه، توجیه تجاوز و منطقی جلوه دادن آن است. این کار سخت با شعار و فریاد محقق نخواهد شد بلکه به هوشمندی و عرق‌ریزی فکری نیازمند است. این وظیفه را نظریه‌پردازان عهده‌دار شده‌اند. متفکران جهان غرب تلاش کرده‌اند دلایل منطقی برتری‌جویی و سلطه‌گری غرب را فراهم کنند. امام خامنه‌ای معتقدند غرب برای برتری‌جویی در کنار سایر روش‌ها از متفکران و نظریه‌پردازان برای توجیه تجاوز بهره می‌گیرد. در این مقاله به این موضوع پرداخته شده است.

۳- پیشینه‌ی تحقیق

درباره رابطه بنیان‌های فکری و برتری‌جوئی غرب محققان متعددی در آثارشان به این مقوله پرداخته‌اند: بلاستر، ژان زیگلر، پیر بوردیو، آنتونی گیدنز، جان هابسون، استیون سیدمن و چامسکی از جمله این افراد هستند.

مطالعات متعددی بر بررسی استثنانگرایی آمریکایی متمرکز شده‌اند: هاژن (۲۰۱۲) بی‌توجهی به قوانین و مقررات بین‌المللی را به‌عنوان محور و نتیجه استثنانگرایی آمریکایی قرار داده است. رسناد (۲۰۱۲) رابطه بین استثنانگرایی آمریکایی و سیاست خارجی این کشور را بررسی کرده است. رابطه بین مفهوم استثنانگرایی آمریکایی و مسائل سیاسی داخلی آمریکا در مطالعه هوکس و مک کوری (۲۰۱۲) محور تحقیق بوده است. نایاک و ملون (۲۰۰۹) هم استثنانگرایی آمریکایی و تأثیر آن بر سلطه‌گری این کشور را مورد بحث قرار داده‌اند. جنیفر پیتز در مقاله‌ای با عنوان «لیبرالیسم و امپراطوری: توکویل درباره الجزایر» (۱۹۹۹) دیدگاه‌های متفکر برجسته فرانسوی، آلکسی دو توکویل، در توجیه نظری امپراطوری لیبرال را بررسی کرده است.

لازم است به این نکته توجه شود که استثنانگرایی صرفاً به غرب و اروپا و آمریکا ختم نمی‌شود. آثاری در خصوص استثنانگرایی اسکاندیناوی، استثنانگرایی کانادایی، استثنانگرایی استرالیایی، استثنانگرایی اسلوانیایی و استثنانگرایی آسیایی به نگارش در آمده است. اتوود (۱۳۹۷) در کتاب «امپراطوری جنگ» بخشی بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک برتری‌جوئی استثنانگرایانه آمریکا را بررسی کرده است. علی‌رغم اینکه اتوود یک کهنه سرباز است و فردی نظریه‌پرداز محسوب نمی‌شود کارش از وجوه دقیق‌تر و مستندتری نسبت به سایر محققان برخوردار است. ایشان با ارائه کدهای دقیق و مصادیق روشن رابطه بین مبانی نظری و رویکرد عملی دولتمردان آمریکا را بررسی کرده است. این رویکرد وجه تمایز مهمی در کار اتوود است و از محققانی که به کلی‌گویی بسنده می‌کنند متمایز می‌شود. بر همین اساس در این مقاله به اثر ایشان بیش از سایر تحقیقات ارجاع داده شده است.

فکوهی (۱۳۹۰) در کتاب «تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی» برخی نظریه‌های انسان‌شناختی که تجاوزگری غرب به دیگر ملل را بر اساس «ایده نژاد برتر» توجیه

کرده‌اند به اجمال مورد بررسی قرار داده است. شهبازی (۱۳۹۰) در کتاب «زرسالاران یهودی و پارسی» دیدگاه برخی اندیشمندان حامی برتری نژادی سفیدپوستان و یهودی‌ها (منتسکیو، جان لاک، جان استوارت میل و تعدادی دیگر از اندیشمندان غرب) را بررسی کرده است. سعادت نیکی و طاهری (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی تبعیض نژادی در فلسفه کانت» دیدگاه این فیلسوف در خصوص نژادپرستی و ضرورت آن را بررسی نموده‌اند. عاملی (۱۳۹۵) در اثر ارزشمند خود با عنوان «استثناگرایی آمریکایی، اروپا مرکزی و دیگری سازی مسلمانان» به وجوه مختلف استثناگرایی و عوامل مؤثر بر آن پرداخته است. محقق به این نتایج رسیده عواملی مثل قدرت اقتصادی، نفوذ تکنولوژیک، توسعه صنعتی، رفاه اقتصادی و توسعه قلمرو امپراتوری باعث شد که اروپایی‌ها گمان کنند برتر از دیگران هستند.

در مجموع هر کدام از این اندیشمندان در آثار خود به اجمال به بخش‌هایی از این موضوع پرداخته‌اند؛ اما در این خصوص اثری که تلاش کرده باشد به اضلاع مختلف آن بپردازد انجام نشده است. برخی محققان ایرانی هم به شکلی مشابه به این موضوع پرداخته‌اند. تفاوت اصلی تحقیق حاضر با مطالعات پیشین در این است که نقش نظریه‌پردازان و مبانی تئوریک بر برتری‌جوئی و استثناگرایی غرب را محور بحث قرار داده است.

۴- مفاهیم

چند مفهوم در این مقاله محور بحث هستند که تعریف این مفاهیم در متن حاضر ارائه می‌شود.

بنیان: در این تحقیق منظور از بنیان، نقش نظریه‌پردازی در استیلاجوئی است؛ بنابراین مبانی نظری متفکران به معنی خاص بررسی نمی‌شود: مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی.

برتری‌جوئی: در هفتمین فرهنگ جدید دانشگاهی «وبستر» برتری‌جویی این‌گونه تعریف می‌شود «نفوذ و اقتدار غالب یک کشور بر دیگری» (کالاها، ۱۳۸۷: ۴۰).

برتری‌جویی به این معنا است که کشوری مثل آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط، رهبری جهانی را در جهت برقراری ثبات در نظام سیاسی بین‌المللی فراهم آورد (همان، ۱۸). آیت‌الله خامنه‌ای معتقدند نظام سلطه سازوکاری است که در آن «کشورها و ملت‌های دنیا تقسیم می‌شوند به دو قسم: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۱/۰۲/۰۳). به نظر ایشان این معنای دیگری است از مفهوم قرآنی استکبار که فرعونیت، قلدری و زورجویی خصلت اصلی آن است:

«استکبار، یعنی حالت فرعونیت، یعنی دیکتاتوری در سطح بین‌المللی. ملت‌ها با دیکتاتوری در کشورهای خودشان مبارزه می‌کنند؛ چه در این مبارزه فائق شوند، چه نشوند؛ اما سر خود را که بالا می‌کنند، می‌بینند یک دیکتاتور بین‌المللی آنجا ایستاده است و در همه‌ی کارها دخالت می‌کند؛ در سرنوشت ملت‌ها دخالت می‌کند، آن هم بر اساس مصالح خودش!» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۶/۰۸/۱۴).

استثنائگرایی: استثنائی بودن به قائل بودن به ظرفیت‌های ممتاز در یک فرد، ملت یا یک قلمروی جغرافیائی در مقایسه با دیگران اشاره دارد و می‌تواند به برتری یک ایده، اثر تمدنی، نظام سیاسی و یا مدل مدیریتی و شهرسازی مربوط باشد (عاملی، ۱۳۹۵: ۵۹).

نژادگرایی: نژادگرایی را می‌توان در عام‌ترین معنی، باور به وجود نژادهای انسانی و برتری نژاد «خود» نسبت به نژادهای «دیگر» تعریف کرد (فکوهی، ۱۳۹۰). نژادگرایی، دو استدلال اساسی را مطرح می‌کند: اول باور به وجود تقسیم‌بندی‌های بیولوژیک بزرگ فراتر از قومیت‌ها و حتی ملیت‌ها و سپس باور به‌نوعی طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی میان نژادها بر اساس قابلیت‌ها و خصوصیات بیولوژیک آنها (همان). «ویویورکا» هم به همین دو بعد اشاره دارد و پدیده نژادپرستی را محصول ترکیب منطق تحقیر و منطق فرق‌گذاری می‌داند (Wiewiorka, 1995).

غرب: منظور از غرب، جهان تمدنی غرب است که با قلمرو جغرافیائی این تمدن یعنی اروپا و آمریکای شمالی تطابق دارد.

۵- یافته‌های تحقیق

۵-۱- نظریه پردازی و استیلا

آیت‌الله خامنه‌ای مبتنی بر حکمت جامع‌نگر اسلامی معتقدند در هر موضوعی باید نگاه چندبعدی داشت. هم امور عینی و هم عوامل ذهنی در شکل‌دهی به هر پدیده‌ای را در نظر گرفت. همچنین نقش عوامل داخلی و خارجی را هم‌زمان باید ملاحظه کرد. در عین حال که به تنوع عوامل توجه دارند ترتب و تقدم عوامل را هم می‌بینند. در این میان به باور ایشان نقش عوامل ذهنی و فرهنگی مقدم بر عوامل مادی و اقتصادی است. در بین عوامل فرهنگی، مهم‌ترین عامل، نظریه‌پردازی در علوم انسانی است:

«علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه‌ی دانش‌ها، همه‌ی تحرکات برتر در یک جامعه، مثل یک کالبد است که روح آن، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می‌دهد، مشخص می‌کند که ما کدام طرف داریم می‌رویم، دانش ما دنبال چیست. وقتی علوم انسانی منحرف شد و بر پایه‌های غلط و جهان‌بینی‌های غلط استوار شد، نتیجه این می‌شود که همه‌ی تحرکات جامعه به سمت یک گرایش انحرافی پیش می‌رود» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۰/۰۷/۱۳).

در نگاه ایشان غرب از این جهت بسیار رشد کرده است. امروز دانشی که غرب دارد، چیز کوچکی نیست. پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سالیان طولانی در راه استعمار، برده‌داری و برده‌گیری، در راه ظلم و بالا کشیدن ثروت ملت‌ها به کار رفته است (همان).

از منظر آیت‌الله خامنه‌ای، تکیه بر این موضوع از تعصّب و لجاجتی نیست. تئوری‌سازی استعماری یک ابزار بسیار رایج است. این کار را از اوّل انقلاب در ایران کرده‌اند و امروز هم می‌کنند. در جاهای دیگر دنیا هم انجام داده‌اند. این رویکرد هم مخصوص این دوران نیست. در این چارچوب فکری برای به زنجیر کشیدن یک ملت، هیچ چیزی ممکن‌تر و سهل‌تر از این نیست که قدرتمندان عالم بتوانند باورهای آن ملت و آن کشور را بر طبق نیازهای خودشان شکل دهند (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۹/۱۲/۰۹).

با همین تئوری‌ها است که می‌شود عده‌ای را سلطه‌گر و عده‌ای را سلطه‌پذیر بار آورد. نظم برخاسته از استیلاجویی، با داشتن ساختاری ارزشی و ادراکی می‌بایست پایدار و سؤال‌ناپذیر باشد و در کلیه شئون دولت‌ها و موجودیت‌های غیردولتی نظام بین‌الملل نافذ باشد و بازیگران موجود، آن را به‌عنوان نظم طبیعی تلقی کنند. هرچند ساختار معانی چنین نظامی با سازوکارهای قدرتمدارانه نیز پشتیبانی می‌شود ولی شکل‌گیری یک واحد چیره و مسلط در نظام بین‌الملل و نظم قانونی برخاسته از آن حسب منطق درونی ثبات مبتنی بر استیلا نه از راه جهانگیری و دولت‌مداری که می‌بایست با تعیین موازین و استدلال‌های متقاعدکننده و مشوق مبتنی بر شبکه‌ها سازمان‌های سیاسی و حقوقی باشد از این رو برقراری ارتباطی سازواره بین قدرت و اقتدار از راه اقتناع، پیش‌نیاز تحقق چنین شرایطی است (جی بروکس، ۱۳۹۶: ۱۵). نظریه‌پردازان چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار هستند.

تعدادی از برجسته‌ترین اندیشمندان جهان غرب برای تمهید این مقدمه لازم برای برتری‌جویی قلم زده‌اند. اغلب این اندیشمندان کانون تمرکزشان بر مسئله برتری نژادی است. البته برخی دیگر مثل ویتفوگل مسئله شرایط جغرافیائی را برجسته کرده‌اند. در اینجا با توجه به مجال محدود مقاله به تعدادی از برجسته‌ترین این متفکران که ستون‌های اصلی جهان تمدنی غرب محسوب می‌شوند پرداخته می‌شود.

۲-۵- نژادگرایی مبنای تئوریک برتری‌جویی

دیدگاه‌های علمی درباره نژاد در قرون ۱۸ و ۱۹ شکل گرفت. این نظریه‌ها برای توجیه نظم اجتماعی نوپایی مورد استفاده قرار می‌گرفتند که مطابق با آن انگلستان و سایر ملل اروپا به قدرت‌های امپراتوری حاکم بر سرزمین‌های تابع خود تبدیل می‌شدند.

در عصر روشنگری باوری با دو بعد شکل گرفت: برتری نژاد سفید و پستی غیر سفیدها. بر اساس این باور «غرب، تنها به دوش کشنده تمدن و توسعه انسانی در گستره‌های اقتصادی، فکری و سیاسی است... این گفتمان ... نوعی رژیم مبتنی بر آپارتاید فکری را پدید آورد که در آن غرب از شرق بر اساس خطوط خیالی که ریشه در یونان قدیم داشت به طور بنیادین جدا بود» (هابسون، ۲۰۱۶: ۱۳۸۷). از سوی دیگر سایر نژادها بخصوص نژاد سیاه پست شمرده شد. مبتنی بر این نگاه، انسان وحشی سیاه، انسانی

طبیعی است که فقط یک قدم با میمون فاصله دارد (همان، ۲۲۵). به باور گیدنز این نژادسازی، جمعیت‌های غیراروپایی را در مقابل نژاد سفید اروپایی قرار داد (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۵۸).

فاستر در کتاب «آفت آمریکائی» نژادپرستی را صرفاً متکی به ترجیح انسان‌ها بر اساس رنگ پوست نمی‌داند. به اعتقاد او سفید بودن به‌عنوان یک ایدئولوژی پیچیده‌تر از این است که تنها به رنگ پوست مربوط بشود. صلیبیان مسیحی قانون پاکی خون را به وجود آوردند. داستانی ساختند که می‌گفت این مهاجران یا زائران غربی به ممالک مستعمره مطابق با اراده‌ی خدا عمل می‌کنند، به سرزمین موعود می‌رسند، در محاصره‌ی وحشیان قرار می‌گیرند و کافران را می‌کشند. بدین ترتیب قتل‌عام و حمام خون به راه انداختن، سندی برای پاک و مقدس بودن یک ملت شد (فاستر، ۱۳۹۱: ۵۶). از نظر ایشان تا پیش از سال ۱۴۹۲ و تجاوز کریستف کلمب به آمریکا، مفهوم زیست‌شناختی نژاد بر اساس خون به‌عنوان یک قانون یا تابو نه در اروپای مسیحی و نه در هیچ‌کجای جهان دیده نشده است (همان، ۵۷). در اواسط قرن ۱۹ برخی دانشمندان انگلیسی تحت تأثیر داروین‌سوم اجتماعی این نظریه را ارائه کردند که ایرلندی‌ها و همه رنگین‌پوستان از اعقاب میمون‌ها هستند درحالی‌که انگلیسی‌ها از اعقاب انسان‌هایی هستند که خداوند از تصویر خویش ساخته است؛ بنابراین انگلیسی‌ها فرشته و ایرلندی‌ها و بقیه استعمار شدگان گونه‌های پستی هستند (همان، ۶۱).

این باور ابتدا چندان خریدار نداشت اما کم‌کم فراگیر شد. به اعتقاد جنیفر پیتز (۱۹۹۹) تا دهه ۱۷۸۰، شک و تردید در مورد هر دو اقدام امپریالیستی در میان روشنفکران لیبرال وجود داشت با این حال، تنها پنجاه سال بعد، هیچ متفکر برجسته‌ای در اروپا نمی‌یابیم که از پروژه امپریالیستی اروپا انتقاد کند.

به این ترتیب سلسله‌مراتب اجتماعی و شکل‌گیری روابط استعمارگر و استعمار شده بر اساس انتخاب طبیعی تکامل، توجیه منطقی پیدا کرد. بر این اساس برتری اروپاییان سفیدپوست بر رعایای مستعمراتشان، نتیجه حتمی و گریزناپذیر قوانین بنیادی زیست‌شناسی است. در فرهنگ عوامانه سفیدپوستان، بقای اصلح بدین معنا بود که

حاکمیت اقوام سفیدپوست بر دیگر اقوام و ملل یک تقدیر وراثتی و نوشته شده در ژن‌های آن‌ها است. پرچم‌داران اولیه داروین‌یسم اجتماعی، صاحبان کرسی‌های استادی در دانشگاه‌های نخبه پرورِ قدرت‌های بزرگ بودند. مثل گراهام سامنر در دانشگاه ییل (اتوود، ۱۳۹۷، ۱۸۵ و ۱۸۶) کسانی که در سلسله‌مراتب اجتماعی فقیر می‌مانند خودشان مقصر بودند. آن‌ها صلاحیت‌های لازم برای صعود از جایگاه کنونی‌شان را نداشتند (همان، ۱۸۶). مسیحیان هم از این نظریه برای اغراض خود استفاده کردند. جوسا استرانگ از مدافعان اثرگذار مسیحیت آنگلو‌ساکسونی به‌عنوان پیوریتنی متعصب، معتقد بود ما همان قوم برگزیده خداییم. منابع نامحدودند بنابراین قوم برتر آنگلو‌ساکسون با نژادی بی‌همتا و جمعیتی کثیر و با پروراندن صفات ستیزه‌جویانه خاص خودش که برای تحمیل بر بشریت طراحی نموده است خود را در سراسر دنیا منتشر خواهد ساخت (همان، ۱۸۸). در ادامه به دیدگاه‌های تعدادی از متفکران معتقد به این رویکرد اشاره می‌شود.

۳-۵- نظریه پردازان برتری طلب

منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵): منتسکیو اندیشمندی است برجسته که ساختار سیاسی دولت‌های معاصر، مبتنی بر ایده‌های او شکل گرفته است. نامی محوری در مسئله دموکراسی، تفکیک قوا و قانون‌مداری که تصور طرفداری او از نژادگرایی محال به نظر می‌رسد. به همین دلیل کسانی مثل ویل دورانت و ولتر تلاش کرده‌اند او را ضدبردگی نشان دهند؛ اما واقعیات تقریر شده در کتاب روح القوانین مبین چیز دیگری است. در دیدگاه‌های منتسکیو تناقض فراوان است. در کتاب پانزدهم ابتدا ذکر می‌کند که بردگی بد است و انواع مناشی برای بردگی ذکر می‌کند و سپس نظر خودش را بیان می‌کند. فصل پنجم کتاب پانزدهم از «روح القوانین» مشحون از جملاتی است که به بردگی گرفتن بومیان توسط آمریکائیان را امری اجتناب‌ناپذیر و درست تصویر می‌کند:

«اروپاییان پس از آن که (بومیان) آمریکایی را ریشه‌کن ساختند، ناچار بودند که آفریقایی‌ها را به بردگی کشند تا بتوانند آن سرزمین پهناور را (برای کشت و کشاورزی) آماده سازند...» (مونتسکیو، ۱۳۹۱: ۵۰۱)؛ اما او توضیح نمی‌دهد که این سرزمین پهناور پیش از ورود اروپاییان در تملک دیگران بوده و به‌خوبی اداره می‌شده است؛ بنابراین

نیازی به اربابان اروپایی برای آوردن برده برای زراعت در این سرزمین‌ها نبوده است. به اعتقاد او برده اگر نباشد شکر گران درمی‌آید: «اگر گیاهانی که تولیدکننده شکر است، به وسیله جز بردگان کشت شود، شکر بسیار گران تمام خواهد شد...!!» (همان)

اما چرا آفریقائی‌ها باید به بردگی گرفته شوند؟ نگاه نژادپرستانه منتسکیو در اینجا به وضوح خودش را نشان می‌دهد. به اعتقاد او سرشت طبیعی آفریقائیان به گونه‌ای است که فقط به درد بردگی می‌خورند:

«این موجودات که یکسره به رنگ سیاه هستند با چنان بینی پهن، کمتر می‌توانند مورد ترحم قرار گیرند. بسیار سخت است که بدان باور شویم که خدا که موجودی خردمند است، باید در چنین اندام سیاه و زشتی، روان، به ویژه روانی پاک دمیده باشد» (همان).
منتسکیو اساساً سیاهان را انسان نمی‌داند:

«برای ما محال است که فرض کنیم که این موجودات، انسان هستند، زیرا اگر آنان را انسان بدانیم، این سوءظن پدید می‌آید که پس ما دودمان مسیحی نیستیم...!» (همان).
در انتها ولو با اکراه نظر خودش را تکمیل می‌کند. به نظر او باید بندگی طبیعی را به بعضی از کشورهای مخصوص در روی زمین محدود کرد:

«من نمی‌دانم این عقل است یا قلب که این نوشته‌ها را به من تلقین می‌کند و به رشته تحریر درمی‌آورد. در روی زمین شاید اقلیمی باشد که نتوان در آنجا مردان آزاد را به کار واداشت، چون قوانین بد بوده‌اند مردان تنبل شده‌اند و چون مردان تنبل شده‌اند به بندگی دچار گردیده‌اند» (همان، ۵۰۳).

بسیار روشن است این رویکرد زمینه‌ساز تعدی و تجاوز به حقوق سیاهان بوده و خود را مجاز می‌داند هر رفتاری که لازم می‌داند با آن‌ها داشته باشد.

کانت در میانه‌ی برابری و نژادپرستی (۱۷۲۴-۱۸۰۴): فیلسوف بزرگ و نامدار آلمانی هم نظریات متناقضی دارد. از طرفی قائل به برابری انسان‌ها در کرامت انسانی است و از طرف دیگر برخی نژادها را برتر از سایر نژادها می‌داند.

«امانوئل ازه» نظریه کانت را «قدرتمندترین نظریه فلسفی در توجیه دسته‌بندی نژادی انسان‌ها» می‌داند (Eze, 1997: 129). ترل دلبیو کاونت معتقد است امانوئل کانت عمیق‌ترین اندیشه نژادپرستانه قرن هجدهم را ایجاد کرد (Count, 1950: 704).

کانت معتقد است سیاه‌پوستان «بسیار تهی مغز هستند» (Kant, 2003{1764}:111). او تفاوت سیاه‌پوستان و سفیدپوستان را ذاتی می‌داند «این تفاوت در خصوص استعدادها و قابلیت‌های ذهنی بسیار زیاد است؛ به همان اندازه که در مورد رنگ پوست چنین است» (Kant, 2007{1764}:113). فیلسوف بزرگ و صاحب اثر مهم «سنجش خرد ناب» برای اثبات ایده‌اش این‌گونه استدلال می‌کند: «از سر تا پا سیاه بودن دلیل روشنی است بر اینکه آنچه چنین شخصی می‌گوید ابلهانه است» (Kant, 2003{1764}:113)؛ بنابراین سیاهان ابله برای هرگونه آموزشی جز فراگیری نحوه برده بودن، بی‌استعداد هستند (Kant, 2012{1831}:320). کانت برای تأیید حکم سنگین و نژادپرستانه‌ی خود از هیوم مدد می‌گیرد. به باور ایشان:

«سیاهان آفریقا ذاتاً از حد ابتدال و حماقت فراتر نیستند. هیوم هرکسی را که مصداقی از سیاه‌پوست مستعد را معرفی نماید، به چالش می‌کشد و ادعا می‌کند که در میان صدها هزار سیاه‌پوست که از کشورهایشان به نقاط دیگر کوچانیده شدند؛ گرچه بسیاری از آنها آزاد شده بودند، با این وجود، یک نفر هم پیدا نشده است که کار بزرگی در حوزه هنر یا علم انجام دهد، یا خصلت قابل ستایش دیگری به نمایش بگذارد» (Kant, 2007{1764}:253). در مجموع از نظر کانت سیاه‌پوستان در محترمانه‌ترین حالت پست‌ترین نژادند (Kant, 2013{1788}:171). سیاه‌پوستان نژاد بد و سفیدپوستان نژاد خوب هستند (۱۵۵:۲۰۰۲). (Bernasconi,

«از میان هزار سیاه‌پوست آزادشده... او حتی یک نفر را هم سراغ نداشت که بعد از آزادی مشغول کسب‌وکار به معنای دقیق کلمه باشد. در عوض، زمانی که آزاد می‌شوند، خیلی زود کار آسانی را که در زمان بردگی به‌اجبار انجام می‌دادند رها می‌کنند و دست‌فروش و دوره‌گرد می‌شوند» (Kant, 2007{1788}:174).

کانت درباره بومیان آمریکا هم همین نظر را دارد و اشکال اصلی را در سرشت بومیان می‌بیند: «سرشت طبیعی آن‌ها به شایستگی کامل دست نیافت» (Kant, 2007 {1788}: 175).
 نظرگاه کانت توجیهی مناسب برای تعدی به بومیان آمریکا و سیاهان آفریقا فراهم می‌کند. مردمی با سرشت پست، کندذهن و تن‌پرور که صرفاً دنبال کارهای آسان هستند و آسان‌ترین کار برای آن‌ها هم بردگی است!

جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳): جان استوارت میل یکی از برجسته‌ترین متفکران جهان غرب است که اندیشه‌هایش در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبنای برنامه‌ریزی قرار گرفته است. او را اندیشمند آزادی هم می‌نامند. او در دفاع از برتری نژاد سفید و عدم لیاقت نژادهای دیگر، بخصوص سیاهان، کاملاً شفاف است و هیچ ابهامی از این جهت در کلامش دیده نمی‌شود. به اعتقاد میل، مردم وحشی لایق این نیستند که از مزایای اقوام متمدن بهره ببرند:

«مردمی را که در دوران توحش به سر می‌برند باید فرمان‌بری آموخت... آن نوع حکومت که برای حرکت هر مردم در مرحله‌ای از پیشرفت ثمربخش‌ترین حکومت باشد، اگر چنان عمل کند که مرحله‌ی بعدی پیشرفت آنان را با مانع یا دشواری روبه‌رو سازد، نامناسب‌ترین نوع حکومت برای آن‌ها خواهد بود» (استوارت میل، ۱۳۶۹: ۲۸۱).

به اعتقاد وی نخستین درسی که اقوام وحشی باید یاد بگیرند درس «اطاعت» است. لازمه این کار این است که اقوام متمدن حاکم که همان سفیدها باشند، مستبدانه عمل کنند: «مردمی که در یک وضع آزاد تمدن‌نایافته به سر می‌برند... در واقع تا زمانی که اطاعت کردن را نیاموزند، قادر به هیچ پیشرفتی در تمدن نخواهند بود؛ بنابراین، فضیلت واجب یک حکومت که خود را بر چنین مردمی حاکم گرداند این است که بتواند رعایای خود را به اطاعت کردن وا دارد... برای این‌که حکومتی توانای این کار باشد، تشکیلات سیاسی آن باید، کم‌وبیش، سربه‌سر استبدادگرانه باشد. یک تشکیلات سیاسی که تا هر میزان مبتنی به رأی مردم باشد که در آن افراد جامعه به‌دلخواه از آزادی عمل فردی خود در برابر حکومت چشم پوشند، نخواهد توانست آن نخستین درسی را که شاگردان در این مرحله از پیشرفت خویش نیاز دارند به آنان بقبولاند» (همان، ۵۴ و ۵۵).

به اعتقاد میل، اقوام بی‌تمدن و به‌ویژه دلاورترین و پرنیروترین آن‌ها، از کار پیوسته و عاری از هیجان بیزارند. ولی همه‌ی تمدن‌های راستین جز از این راه به دست نمی‌آیند. بدون چنین کاری نه روح و فکر می‌تواند با پذیرش عاداتی، «انضباط بایسته‌ی جامعه متمدن را به دست آورد و نه شرایط مادی پذیرش آن فراهم می‌شود. از این رو، حتی برده‌داری ممکن است از راه ایجاد محرک نخستین زندگی صنعتی و تحمیل آن... گذر به آزادی برتر را شتاب بخشد» (همان، ۵۵). بر همین اساس، استبداد را به دو نوع بد و خوب تقسیم می‌کند. استبداد بد استبدادی است که علیه مردمان متمدن بکار رود و استبداد خوب استبدادی است که توحش را به تمدن تبدیل می‌کند: «در کشوری که هیچ‌گونه محرکی برای بهبود خودانگیزی مردم وجود نداشته باشد، تنها امید آن‌ها به هر حرکتی در جهت پیشرفت، به فرصت‌هایی موکول است که استبدادگری خوب می‌تواند پدید آورد» (همان، ۲۸۲). به نظر ایشان حاکمان بومی نمی‌توانند مستبدان خوبی باشند. مستبد خوب، کشور را به سمت پیشرفت سوق می‌دهد و این کار از حاکمان عقب‌مانده برنمی‌آید:

«در یک استبداد بومی، وجود استبدادگری خوب پدیده‌ای نادر و گذرا است، ولی هنگامی که آنان زیر حاکمیت کشوری متمدن‌تر قرار داشته باشند، کشور حاکم باید بتواند چنین حکمران مستبدی را به نحوی پایدار برای آنان تأمین کند. کشور حاکم باید بتواند همه‌ی آنچه را که به‌وسیله‌ی سلسله‌ای از پادشاهان مستبد فراهم می‌شود برای اتباعش انجام دهد... چنین است حاکمیتِ کمالِ مطلوبِ ملتی آزاد بر ملتی وحشی یا نیمه وحشی» (همان، ۲۸۲).

چنین دیدگاهی مشخص است زمینه کامل توسعه‌طلبی و برتری‌جویی جهان سفید اروپایی را فراهم می‌کند. سفیدها به خاطر انسانیت این بار را ناچارند به دوش بکشند و اقوام محکوم هم باید این برتری و استبداد را بپذیرند چون تنها راه پیشرفتشان همین است.

آلکسی دوتوکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹): آلکسی دوتوکویل اندیشمند فرانسوی یکی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران در تحلیل و تعریف دموکراسی است. آلکس دوتوکویل

متفکری لیبرال است که هم‌زمان ایده‌پرداز استعمارگری و امپریالیسم هم نامیده می‌شود. هم در نظر و هم در عمل وارد میدان دفاع از استعمار می‌شود. توکوویل، اگرچه مصمم بود شهرت خود را به‌عنوان یک سیاستمدار چپ-میانه حفظ کند، اما از رویکردهای ضد امپریالیستی نمایندگان چپ‌گرا خشمگین شد و یک موضع شدیداً امپریالیستی را کاملاً سازگار و بلکه لازمی فلسفه سیاسی لیبرال خود می‌دانست. دیدگاه‌های نژادپرستانه‌ای در خصوص مواجهه با مردمان ممالک مستعمره بخصوص مردم الجزایر دارد. فرانسوی‌های متجاوز به الجزایر در مقابل قیام این مردم از خشن‌ترین روش‌ها برای سرکوب مردم استفاده کردند و نزدیک به یک میلیون نفر را کشتند. پس از راه‌یابی به مجلس نمایندگان فرانسه، توکوویل به‌عنوان بزرگ‌ترین متخصص پارلمان در سال ۱۸۴۱ (سالی که فرانسوی‌ها فتح کامل و استعمار الجزایر را آغاز کردند) چون مشاهده مستقیم را برای درک پروژه استعماری بسیار مهم می‌دانست به الجزایر سفر کرد و پس از بازگشت از سفر به بی‌رحمانه‌ترین شکل از منطق تجاوز دفاع کرد. او در مقاله‌ای با عنوان «کار در الجزایر» پس از دفاع از هدف کلی سلطه فرانسه بر الجزایر، از به‌کارگیری خشونت‌آمیزترین ابزارها نیز دفاع کرد:

«من اغلب از مردانی که برایشان احترام قائلم، اما با آن‌ها موافق نیستم، شنیده‌ام که سوزاندن محصولات کشاورزی، خالی کردن سیلوها و درنهایت دستگیری مردان، زنان و کودکان غیرمسلح را اشتباه می‌دانند. از نظر من، این‌ها ضروریات تأسف‌باری هستند، اما ضروریاتی که هر مردمی که می‌خواهند با اعراب جنگ کنند، موظف به رعایت آن‌ها هستند» (پیتز، ۱۹۹۹).

سفر او را به عدم امکان ادغام نژادی متقاعد کرده بود. پس از دومین سفر خود به الجزایر، توکوویل دو گزارش پارلمانی مفصل در مورد الجزایر نوشت تا به درخواست ارتش برای افزایش بودجه و نیرو رسیدگی کند. توکوویل از این گزارش‌ها به‌عنوان فرصتی برای ترسیم کل سیاست استعماری خود استفاده کرد.

آلکس دوتوکویل از یک منظر دیگر، توجیه‌گر استثناگرایی است. او آمریکا را از اروپا متمایز می‌داند و معتقد تنها این کشور زمینه دموکراسی واقعی را دارد و شرایط اقتصادی و

رفاهی و ویژگی متمایز مردم آمریکا را به‌گونه‌ای تصویر می‌کند که این سرزمین قلمرو متفاوتی برای دموکراسی فراهم می‌کند. او در کتاب مهم و اثرگذاری «دموکراسی آمریکائی» این ادعا را طرح می‌کند که آمریکایی‌ها مردمی بسیار قدیمی و بسیار روشنفکر هستند که به کشوری جدید و بی‌کران قدم گذاشته‌اند، جایی که می‌توانند به‌دلخواه خود را گسترش دهند و بدون هیچ مشکلی آن را بارور کنند. این وضعیت در تاریخ جهان بی‌نظیر است؛ بنابراین، در آمریکا، هر کس امکاناتی را برای کسب یا افزایش ثروت خود پیدا می‌کند، امکاناتی که در جای دیگر ناشناخته است. چیزی که هرگز در جای دیگری رخ نداده است، این است که کل جامعه هم‌زمان درگیر صنعت و تجارت مولد است (دوتوکویل، ۲۰۰۲: ۵۱۶). درنهایت نتیجه می‌گیرد آمریکا با توجه به شرایط و ذهنیت استثنائی که دارد، دموکراسی و آزادیخواهی متفاوتی را هم تجربه کند. جالب است او هیچ تعرضی به امپریالیسم آمریکائی و دست‌اندازی‌های آمریکا به سایر ملل ندارد:

«موقعیت آمریکایی‌ها کاملاً استثنایی است و می‌توان باور کرد که هیچ ملت دموکراتیکی هرگز در چنین موقعیتی قرار نخواهد گرفت. خاستگاه کاملاً پیوریتنی آن‌ها - عادات منحصرأ تجاری آن‌ها - حتی کشوری که در آن ساکن هستند که به نظر می‌رسد ذهن آن‌ها را از دنبال کردن علم، ادبیات و هنر منحرف می‌کند - نزدیکی به اروپا که به آن‌ها اجازه می‌دهد بدون بازگشت به بربریت، از این فعالیت‌ها غافل شوند - هزاران دلیل خاص که من فقط توانسته‌ام به مهم‌ترین آن‌ها اشاره کنم - به طور منحصربه‌فردی ذهن آمریکایی را بر روی اشیاء صرفاً عملی متمرکز کرده‌اند» (همان، ۵۱۷).

درمجموع آلکسی دوتوکویل مثل جان استوارت میل هم نظریه‌پردازی آزادی است و هم ایده پرداز امپریالیسم و هر دو در یک مقطع زمانی وارد میدان سیاسی مبارزه برای گسترش امپریالیسم می‌شوند، میل در انگلستان و توکویل در فرانسه.

در این بخش صرفاً به تعداد محدودی از برجسته‌ترین متفکران پیشتاز در نژادپرستی اشاره شد. کسانی که به دلیل اعتبار بالای علمی و اجتماعی بلاشک دولت‌ها و ملت‌های ممالک غربی را تحریک به تجاوز به دیگر ممالک کرده‌اند. غیر از این افراد، بسیاریند محققان دیگری که این دست اندیشه‌ها را پروبال داده‌اند.

۴-۵- نتیجه عملی تئوری‌های استعماری نژادپرستانه

تئوری‌های نژادپرستانه در عمل دستاویزی شد برای تجاوز به دیگر سرزمین‌ها. مهاجمان به ممالک آمریکائی، آفریقائی و آسیائی، فراوان از ادبیات نژادپرستانه استفاده کرده‌اند. برخی از نظریه‌پردازان مثل استوارت میل و آلکسی دو توکویل در عمل هم وارد مبارزه در راستای برتری‌جوئی غرب شدند. جانانان گلاور در کتاب «انسانیت: تاریخ اخلاقی سده بیستم» تلاش کرده نقش عوامل مختلف بر قساوت بشر را مورد بررسی قرار دهد. از جمله تلاش داشته است که تأثیر دیدگاه فیلسوفانی مثل هابز، کانت و همچنین تأثیر داروینسم اجتماعی بر سوق دادن بشر به قساوت‌گری را نشان دهد. دولت‌های غربی از عصر روشنگری تهاجمات امپریالیستی به سایر سرزمین‌ها را آغاز کردند: اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه، انگلستان و پیرو آن‌ها و با تأخیر، کشورهایی چون بلژیک، آلمان و آمریکا.

بارتون معتقد است در تمام دورانی که اروپا توسعه خود را در سرزمین‌های مستعمره انجام می‌داد، دکتترین عمومی را بر پایه دو مفهوم «ناکجاآباد» و «قلمرو تهی» استوار ساخت که بنا بر آن استعمار در تملک سرزمین‌های همه قبایل و اقوامی که نمی‌توانستند مالکیت خود را بر آن سرزمین‌ها بر اساس سندی مکتوب نشان دهند جایز بود. این امر امکان داد که رفته رفته گروه‌های بزرگ مردمی را از سرزمین‌های نیاکانشان بیرون برانند و به این ترتیب نوعی پاکسازی قومی انجام دهند که بر پایه آن بسیاری از جوامع استعماری و دولت‌های مدرن جانشین آن‌ها به وجود آمدند. مثل کاری که کریستوف کلمب در مستعمرات انجام داد و شروع به پاکسازی قومی کرد. تعداد ساکنان مکزیک در فاصله ۱۵۱۸ تا ۱۶۰۸ از ۲۵ میلیون نفر به یک میلیون نفر کاهش یافت (بارتون، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

مسیحیان اسپانیایی وقتی که به جزیره اسپانیولا وارد شدند مرتکب همه نوع جنایت شدند. یک ناخدا زنی را به زور از دست شوهرش ربود و به وی تجاوز کرد. از اینجا بود که بومیان دنبال راه چاره‌ای برای بیرون راندن متجاوزان از دیارشان شدند. آن‌ها با سلاح‌های اندک و بدن‌های نحیف و ناتوان از تحمل آزار و مقاومت به دفاع پرداختند. در مقابل مسیحیان با شمشیرها و نیزه‌ها و سوار بر اسب آن‌ها هجوم آوردند و صحنه‌های وحشتناکی را به جای گذاشتند. هیچ زن حامله‌ای نبود الا اینکه شکمش را دریدند و

بچه‌های شیرخوار را از پاهایشان گرفته و از پستان مادرشان جدا می‌کردند و با سر به زمین می‌کوبیدند و بعضی نوزادان را به همراه مادرانشان با شمشیر می‌کشتند. گاهی اسپانیایی‌ها آن‌ها را به چوبی می‌بستند و اطرافشان آتش می‌افروختند تا نعره و فریاد بزنند و آرام آرام بمیرند. بر روی تکه‌های بزرگ آهنی ۴ یا ۵ نفر از مردانشان را بسته و سوزاندند (کاساس، ۱۳۹۲: ۶۶).

غرب با به‌اصطلاح شروع عصر اکتشافات تجاوزهای همه‌جانبه به نقاط مختلف جهان را شروع کرد. بسیاری از نقاط را تسخیر کردند، مردمان بومی را کشتند و ممالک بی‌صاحب شده را مالک شدند. مستعمره نشینان سفیدپوست بدون استثنا معتقد بودند که آن‌ها به لحاظ نژادی، فکری و اخلاقی بر بومیان برتری دارند؛ بنابراین در نظر سفیدپوستان، آواره کردن، به بردگی گرفتن یا در غیر این صورت بهره‌کشی از جمعیت بومی حقیقی طبیعی تلقی می‌شد (ناردو، ۱۳۹۲: ۳۸). اینان فکر می‌کردند شرایط بدوی و عقب‌مانده‌ای که اکثر بومیان در آن به سر می‌برند ناشی از هوش پایین نژادهای غیر سفید است (همان، ۳۹).

در همه جا سببیت و وحشی‌گری علیه بومیان یکی از روش‌های اصلی است. جنایات به اشکال مختلف صورت می‌گیرد. میلیون‌ها نفر کشته می‌شوند. نمونه‌ای از این رویکرد نژادپرستانه را در رفتار لئوپولد، دیکتاتور خون‌خوار بلژیکی علیه مردم کنگو می‌توان ذکر کرد. لودویک بوئر در کتاب «لئوپولد نامحبوب» گوشه‌ای از جنایات این سفاک را گزارش می‌کند:

«در سرزمین قبیله ایبر، اردهای آدم‌خوار رئیس... را به قتل رساندند همسر و فرزندانش را خوردند خانه‌های بومیان را با روده، جگر و قلب مقتولان تزیین کردند و مغز کودکان را متلاشی کردند... اجساد مقتولان خورده می‌شود. اگر سربازان در کار آدم‌کشی از خود سستی نشان دهند به دستور مباشران بلژیکی آن‌ها را شلاق می‌زنند. زنان را به دلیل وفاداری به شوهرانشان مثله می‌کنند» (همان، ۷۸).

انگلستان هم تجاوزات نژادپرستانه را از همسایه خود شروع کرد. در اواسط قرن ۱۹ برخی دانشمندان انگلیسی تحت تأثیر داروین‌یسم اجتماعی این نظریه را ارائه کردند که

ایرلندی‌ها و همه رنگین‌پوستان از اعقاب میمون‌ها هستند درحالی‌که انگلیسی‌ها از اعقاب انسان‌هایی هستند که خداوند از تصویر خویش ساخته است؛ بنابراین انگلیسی‌ها فرشته و ایرلندی‌ها و بقیه استعمار شدگان گونه‌های پستی هستند (همان، ۶۱).

جان استوارت میل نظریه‌پرداز در خدمت استعمارگری قرار گرفت. چامسکی معتقد است جان استوارت میل هنگام اوج‌گیری جنایات انگلیس در هند و چین با آنکه از این جنایات اطلاع کامل داشت، رساله کلاسیک خود درباره مداخلات بشردوستانه را به رشته تحریر درآورد و از دولت انگلیس خواست تا اقدامات خود را با شدت تمام انجام دهد. به‌ویژه برای تصرف قسمت‌های بیشتری از هند که باعث کنترل بیشتر انگلیس بر تولید تریاک می‌شد و برای اعمال فشار بر چین برای باز کردن در بازارهایش و پرداخت هزینه‌های امپراتوری انگلیس ضروری بود. میل استدلال می‌کرد که انگلیس باید راه خود را ادامه دهد حتی اگر اروپاییان عقب افتاده، اقدامات انگلیس را یک رسوایی بدانند؛ زیرا آنان قادر به درک این موضوع نیستند که انگلیس پدیده نوینی در جهان است؛ ملتی فرشته‌خو که تنها به خاطر منافع دیگران عمل می‌کند و هیچ سودی برای خود نمی‌خواهد و در هر کاری که انجام می‌دهد بی‌گناه بوده و باید مورد ستایش قرار گیرد. از نظر او انگلیس با فداکاری تمام هزینه‌های برپایی صلح و عدالت در جهان را تحمل می‌کند و تمامی نژاد بشر را برادرانه و در مساوات کامل در ثمرات آن شریک می‌گرداند از جمله بربرهایی را که به خاطر منافع خودشان مورد هجوم و نابودی قرار داده است. با این وصف دیگر نیازی به تحمل درباره مأموریت متمدن سازی فرانسه و هم‌تایان بی‌شمار آن احساس نمی‌شود (چامسکی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

انگلیسی‌ها با همین منطق لشکرکشی به نقاط دور دست را کلید می‌زنند. پیوریتن‌های متعصب انگلیسی به نام مذهب، مردم را قتل‌عام و سرزمین‌هایشان را تسخیر می‌کنند. پس از مدتی همین افراد علیه دولت مادر یعنی انگلستان دست به اسلحه می‌برند و آن‌ها را شکست می‌دهند. آمریکا گسترش پیدا می‌کند و تجاوزات ایالات متحده از همان سال‌های اول استقلال شروع می‌شود. تجاوز به مکزیک، کوبا، هائیتی و بعد هم حمله به سرزمین‌های آسیا مثل فیلیپین، کره شمالی، ویتنام، عراق و افغانستان. در همه این

تجاوزات بیان شفاف ایده‌های نژادپرستانه توسط فرماندهان و مسئولان سیاسی آمریکا شنیده می‌شود. سفیدها برترند و جور وحشی‌های بی‌تمدن را باید بکشند! لوئیس اتوود، کهنه سرباز آمریکائی در کتاب امپراطوری جنگ می‌نویسد:

«آمریکا حرکت خروش‌انگیز خود را با خشونت وحشیانه علیه اقوام و قبایلی آغاز کرد که اروپاییان در این قاره با آن‌ها مواجه شده بودند. کشور ما به برکت دلاوری‌های نظامیانی که هر سال در چهارم جولای از آنان تجلیل می‌شود تولد بی‌حد و حصر نسل‌کشی و پاکسازی قومی از چنگ صاحبان اصلی‌اش درآوردند. پس از جنگ جهانی دوم که آمریکا نیرومندترین ملت تاریخ شناخته شد طعم مرگ را مستقیم و غیرمستقیم به میلیون‌ها انسان که اکثر آن‌ها غیرنظامیان بی‌گناه و بی‌پناه بودند چشاندیم. در افسانه‌بافی‌های میهن‌پرستانه‌ای که لازمه این کار بوده است خود را فرستادگان صلح و آشتی و سازش لقب داده‌ایم. به خود حسابی بالیده و تأکید کرده‌ایم که پیکارهای مطلقاً نابرابر ما شاهدهی است بر رشادت‌هایی که ملت ما در نبرد با نیروی شر نشان داده است. پذیرش نفاق و تزویر در میان عموم مردم آمریکا در چنین مقیاسی مستلزم ایجاد زمینه‌های استدلالی ریشه‌داری است تا وقتی مرتکب تجاوز آشکاری می‌شویم و هیچ عذاب وجدان و شرمی ما را نمی‌آزارد؛ و در عین حال وقتی دیگران به ما ظلم می‌کنند از آنان انتظار سرافکندگی داریم، منطق این کار برایمان جا افتاده باشد. خلاصه اینکه آمریکاییان دارای ایدئولوژی بسیار انعطاف‌پذیری‌اند که برای همه کارها و رفتارهایشان توجیحات ساده و دم‌دستی بر می‌سازد و برای مخالفانشان سرزنش و زخم‌زبان فراهم می‌کند» (اتوود، ۱۳۹۷: ۳۱).

اتوود معتقد است با تکیه بر این ایدئولوژی ما (آمریکائی‌ها) به نبوغ، اخلاق و ایدئولوژی خود بالیده‌ایم و عقب‌ماندگی سایرین را نتیجه تنبلی، بی‌سوادی، بی‌انگیزگی و بلندپروازی‌شان دانسته‌ایم (همان، ۳۵). سردمداران آمریکا به شکلی فاش و بدون رودربایستی دیگران را تحقیر و مستحق به بردگی کشاندن می‌شمرند. تئودور روزولت مورخ تحصیل‌کرده هاروارد در اواخر دهه ۱۸۸۰ می‌گوید:

«همه‌ی انسان‌های خردمند و برخوردار از اندیشه سالم باید تقاضایی را که خواهان نگهداری این قاره‌ها برای استفاده مشت‌ی قبیله پراکنده است با تحقیر رد کنند. قبایلی که

زندگی‌شان با زندگی بی‌هدف، متعفن و وحشیانه وحوشی که مالکیت آن‌ها را مشترکاً بر عهده‌دارند چندان فرقی ندارد» (همان، ۵۹).

فرانکلین، رئیس‌جمهور آمریکا پیشنهاد کرد سرخ‌پوستان را به‌سوی مصرف مشروبات الکلی سوق دهند تا به روند نابودی آن‌ها سرعت بیشتری بخشیده و زمین‌هایشان را تصاحب کنند: «به نظر من باید آن‌ها را وادار کنیم قسمت‌هایی از زمین‌هایشان را که بیشتر به درد ما می‌خورد به ما بدهند» (گارودی، ۱۳۹۲: ۲۶). برده‌داران تحت تأثیر فلسفه عصر روشنگری، خود را طرفدار قوانین طبیعت معرفی می‌کردند البته با این توجیه مذهبی که «مشیت الهی بر این بوده است که بردگان سیاه در این سرزمین کار کنند چرا که سیاهان بیش از سفیدپوستان به کار کردن در آب‌وهوای گرم عادت دارند» (همان).

آموزه‌ی تقدیر ازلی از مشخصه‌های ممتاز مکتب مهاجرین پیوریتن است. آن‌ها خود را قوم برگزیده‌ی جدید می‌دانستند که خدا به آن‌ها مأموریت داده کنعانی جدید یا اورشلمی تازه بنا کنند. معتقد بودند آن‌ها به‌عنوان قدیس در برهوتی رعب‌انگیز پا گذاشته‌اند و مأمورند تا آن را به سرزمینی که نه‌های شیر و عسل در آن جاری است تبدیل کنند. پیوریتن‌ها که عقایدشان ملهم از یوشع بن نون بود معتقد بودند بومیان آمریکا عمالقه و عموری‌های فلسطینی هستند. آنگاه که به‌سوی قبیله ماساچوست حرکت و به شهر کوئینسی یورش بردند یکی از زعمای پیوریتن با چنین عباراتی زبان به ملامت جان اندیکوت گشود:

«سه هزار مایل زمین پشت سر این بومیان است، زمین یک دستی که می‌توان دریای اینجا تا انگلستان را در آن جای داد. ما باید زمینمان را از دست بیگانگان آزاد کنیم حتی اگر مجبور باشیم فرسنگ به فرسنگ در خون پای بنهیم» (اتوود: همان، ۸۹).

آن‌ها مطابق آموزه تقدیر ازلی خود را نجات یافته و گلچین شده برای نجات بشر می‌پنداشتند. از نظر آن‌ها موفقیت در تصاحب زمین‌های بیشتر، افزایش پرورش دام، صید ماهی، انبار کردن الوار و فروش آن برای کسب سود بیشتر و جمع ثروت خود ملاکی است بر این باور که آن‌ها برای رستگاری انتخاب شده‌اند. پس نشانه‌های بارز الطاف خداوندی را باید در دستاوردها و موفقیت‌های مادی افراد دید (همان، ۹۰).

آنگلوساکسونیسم و پیشرفت به سوی اقیانوس آرام

پس از تسخیر کل نیمکره غربی و تشکیل ایالات متحده نوبت به حرکت به سمت سرزمین‌های جدید آن هم با ایده‌های نژادپرستانه متکی به بافته‌های نظریه‌پردازان شد. سناتوری از ایالت ویرجینیا چنین می‌گوید:

«صفت بارز و اختصاصی ما آنگلوساکونی‌ها این است که به زندگی مشترک و برابر با نژادی کاملاً متفاوت با خود هیچ‌گاه تن نداده‌ایم؛ پس بنا بر سنت لایتیگر، هرگاه در چنین وضعیتی قرار گرفته‌ایم نژاد دیگری را به نحوی از انحا مضمحل نموده یا به بردگی می‌گیریم و اگر نتوانستیم آن کشور را ترک می‌کنیم» (همان، ۱۴۴).

با همین منطق تمام بومیانی که در تشکیل شرایط جدید به مهاجران مهاجم کمک کرده بودند، جابجا شده و از سرزمین‌های خود رانده شدند. آن‌ها را وادار به پیاده‌روی در سرمای سخت و محروم از غذا و آب و با رنج بیماری می‌کردند. آن‌ها بالاخره با بهانه‌های مختلف و با ادبیات نژادپرستانه به مکزیک حمله کردند و دست به کشتار و جنایت زدند. به اعتراف ژنرال تیلور «بنا به گزارش‌های رسیده جنایتی نبوده است که سربازان من مرتکب نشده باشند» و به اعتراف افسری دیگر، مردانش «در تلاش برای سقوط به حوضیض حیوانیت از هم سبقت می‌گرفتند». افسری دیگر در نامه به خانواده‌اش نوشت: «پیرزنان و دختران را عربان می‌کردند... واقعاً از دیدن خوی بشر بی‌نهایت تأسف خوردم و برای نخستین بار از آمریکایی بودنم خجالت کشیدم» (همان، ۱۵۱). نشریه بوستون تایمز چنین القا می‌کرد که فتح مکزیک «لزوماً لطف بزرگی در حد مغلوبین است. این تکلیف فقط شایسته ملت بزرگی است که می‌خواهد با اثبات برتری انسانیت بر زادوولدها و بخت و اقبال‌های تصادفی، جان تازه‌ای به دنیا ببخشد» (همان).

پیروزی بر مکزیک فضا را برای جنگ‌های بیشتر و حرکت به سمت آسیا و جزایر آن را فراهم کرد. آمریکایی‌ها در تجاوزات جدید علاوه بر نظریه‌های علمی از ادبیات هم استفاده می‌کردند. شعر «رودیار کیپلینگ» شاعر بریتانیایی الهام‌بخش امپریالیست‌های آمریکایی شد:

مسئولیت مرد سفید را به عهده بگیر

و نژاده‌ترین فرزندان را روانه میدان کن

این شعر در زمانی نوشته شد که بحث‌ها بر سر معاهده پاریس هنوز در جریان بود و جنبش‌های ضد امپریالیستی در آمریکا به شدت با برنامه الحاق فیلیپین مخالفت می‌کردند. هدف آمریکا از جنگ با فیلیپین باز کردن دروازه‌ای به سمت چین بود. کیپلینگ با اشاره به فیلیپین از ایالات متحده درخواست کرد که برای مسئولیت‌های نژادی امپراطوری به بریتانیا بپیوندد:

مردم وامانده و بیچاره‌ای که به‌تازگی به تو تسلیم شده‌اند
نیمی کودک و نیمی شیطان‌اند (فاست، ۱۳۹۱: ۳۱).

بسیاری از آمریکائی‌ها از جمله رئیس‌جمهور به استقبال شعر کیپلینگ رفتند. سناتور آلبرت جی بوریچ از ایندیانا اعلام کرد: «خداوند برای هزار سال انگلیسی‌زبانان و سفیدپوستان را جز به انزوا و خودپسندی باطل نگمارده بود... امروز او ما را در اداره حکومت‌ها آن‌چنان خیره و زبردست کرده می‌توانیم در میان بدویان و واپس‌ماندگان هم حکومت کنیم» (فاستر، ۳۱). نتیجه جنگ، قتل بیش از ۲۵۰ هزار فیلیپینی بود؛ اما فیلیپینی‌ها به شدت مقاومت کردند. سربازان آمریکائی آهنگشان این بود: آن‌ها را به ضرب تفنگ متمدن می‌کنیم! انواع جنایت‌ها را علیه مردم فیلیپین مرتکب شدند: آتش زدن روستاها، اعدام دسته‌جمعی، به سر نیزه کشیدن مظنونین، تجاوز سیستماتیک به زنان و دختران و شکنجه‌ای به نام آب‌درمانی: به زور آب در گلوی زنانی می‌ریختند و چند سرباز روی شکم زندانی می‌رفتند و آب با فواره بیرون می‌زد (همان، ۳۲). خبرنگار نشریه آمریکایی لجر فیلادلفیا در نوامبر ۱۹۰۱ گزارش داده است:

«سربازان ما در فیلیپین بسیار خشن و بی‌رحم‌اند و به قصد نسل‌کشی مردم این کشور را می‌کشند. در بین کشته شده‌ها از مرد و زن و کودک گرفته تا زندانیان و اسرا و شورشیان و هر کسی که بیش از ۱۰ سال سن داشته و مشکوک به شورش بوده می‌توان یافت. سربازان ما به فیلیپینی‌ها به چشم سگ نگاه می‌کنند و برای گرفتن اعتراف از بین مردم به آن‌ها شکنجه‌های جنسی می‌دهند و افرادی که خود را مسالمت‌آمیز تسلیم کردند

به نام شورشی رگباران کرده و به رودخانه‌ها می‌اندازند تا موجب عبرت کسانی شود که در پایین‌دست رودخانه‌ها زندگی می‌کنند» (کوشکی، ۱۳۹۴: ۷۵).

پیت مک کلوی نماینده کالیفرنیا در کنگره پس از سفر به کامبوج درباره آن‌ها چنین گفت: «حوادث کامبوج بزرگ‌ترین شرارتی است که ما در یک کشور خارجی مرتکب شده‌ایم. تنها دلیل این رفتارها منافع ما بوده است» (بلوم، ۱۳۸۸: ۳۲۱).

در حمله به ژاپن هم ادبیات نژادپرستانه فراموش نمی‌شود. تحلیل‌گران وزارت خارجه آمریکا پس از ضمیمه شدن منچوری به ژاپن با نگرانی گفتند: «پرستیژ سفیدپوستان در سراسر آسیا به شدت لطمه می‌خورد... و زیربنای غریزه آنگلساکسون‌ها به صیانت از نژاد آنگلساکسون در برابر ظهور موج رنگین‌پوستان تمایل دارد... نگرش مشترک آمریکا و انگلستان به مردم غیر سفیدپوست یک عامل بنیادی در اوضاع کنونی است» (اتوود، همان: ۲۴۴).

در سال ۱۹۴۵ کشور کره با دخالت آمریکا تجزیه شد. آمریکایی‌ها کره‌ای‌ها را «زردهای کثیف» و بوزینه می‌نامیدند. خبرنگاری انگلیسی می‌گوید: «از زبان سربازان آمریکایی هرگز نشنیدم که دشمن را نیز آدم حساب کنند و طوری حرف می‌زدند که گویی آن‌ها بوزینه‌اند» (همان، ۳۳۵). روشنفکران و نویسندگان نژادپرست که ایده‌هایشان به تجاوز مشروعیت می‌داد مورد تقدیر و تحسین قرار گرفتند. کمیته نوبل جایزه ادبی نوبل را به کیپلینگ نژادپرست داد و اعلام کرد: «امپریالیسم او از آن نوعی نیست که به احساسات و دغدغه‌های دیگران احترام نمی‌گذارد!» (همان، ۳۵). ماکس بوت به خاطر نگارش کتاب «جنگ با بدویان» که مبتنی بر نژادپرستی نوشته شده بود جایزه صلح نوبل را برد و در انتهای کتاب شعر کیپلینگ را آورد و نگاه او را تأیید کرد. بوت اصرار داشت که کیپلینگ درست می‌گفت که «از استعمارگران در همه جا معمولاً کم تشکر می‌شد» (همان، ۳۷). بوت به خاطر تمجید از جنگ‌های امپریالیستی آمریکا چند جایزه گرفت: جوایز صلح نوبل، بهترین کتاب سال ۲۰۰۲ واشنگتن‌پست، کریستین ساینس مانیتور و لوس‌آنجلس تایمز و ...

مایکل ایگنائف استاد سیاست دانشگاه هاروارد معتقد است عملیات عراق بیشتر به فتح فیلیپین بین سال‌های ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲ می‌ماند. هر دو جنگ برای کشورگشایی بودند و هر دو به‌وسیله نخبگان ایدئولوژی زده راه افتادند (همان، ۳۶).

لویس اتوود پس از بیان تاریخچه تجاوزات نژادپرستانه آمریکائیان نتیجه می‌گیرد متکبرانه‌ترین سبک زندگی و تمدنی که دنیا تاکنون به خود دیده متعلق به ما است و خود می‌دانیم که از کجا و با ریختن خون چه کسانی به اینجا رسیده‌ایم. به اعتقاد او این موضوع روشنی است اما آمریکائی‌ها نمی‌خواهند آن را قبول کنند:

«ما حاضر به پذیرش این واقعیت نیستیم که زندگی آمریکاییان همواره به شیوه جنگ کشورگشایی و امپراطوری بوده و هست. ما باور نمی‌کنیم که زندگی اسرافگرانه و نخوت آلودمان را روی ویرانی‌ها و سپه‌روزی‌های دیگران بنا کرده‌ایم... اگر کمی صداقت داشتیم فرهنگ خود را فرهنگ ضایع سازی می‌نامیدیم» (همان، ۳۸).

دیدگاه‌های برژینسکی از دولتمردان و مشاوران برجسته در دولت‌های مختلف ایالات متحده به‌خوبی نکته اتوود را تأیید می‌کند. برژینسکی مدعی است:

«طی بیش از دو قرن آمریکا مهد آزادی بوده است سرمنزل آنانی که در پی زندگی آزادانه‌اند و منبع الهامی برای آنان که می‌خواهند کشورشان را مثل آمریکا بسازند در دوران جنگ سرد تنها آمریکا بود که از طریق رادیو اروپای آزاد صراحتاً اعلام می‌کرد استیلای دائمی شوروی بر اروپای مرکزی را هرگز نخواهد پذیرفت. آمریکا بود که در دوران کارتر اصل حقوق بشر را پیش کشید و به این ترتیب شوروی را از لحاظ ایدئولوژیک در موضع ضعف قرار داد» (برژینسکی، ۱۳۹۶: ۲۸۶).

آلمان نازی هم همین رویکرد را دنبال کرد. داروینیسیم اجتماعی به باور بسیاری، مبنایی علمی برای جنبش اصلاح نژادی موسوم به بهداشت نژادی تبدیل شد (گلاور، ۱۳۹۲: ۵۳۳). هیتلر معتقد بود طبیعت اجازه تولیدمثل نامحدود را می‌دهد ولی بعد ضعفا را حذف می‌کند اما انسان به نحو فاجعه باری کوشیده است شیوه مهار کنترل جمعیت به دست طبیعت را بهبود بخشد:

«او را از چوب نتراشیدند، او یک انسان است و بهتر از ملکه ظالم خرد می‌داند. او به جای محدود ساختن حفاظت از افراد، تولیدمثل را محدود می‌کند... انسان خود تولیدمثل را محدود می‌کند ولی به نحو دیوانه‌واری نگران این است که به محض اینکه موجودی متولد شد باید به هر قیمتی که شده حفظ شود... مبارزه طبیعی برای بقا آشکارا جای خودش را به میل به حفظ حتی ضعیف‌ترین و سربارترین افراد به هر قیمت ممکن می‌دهد... ولی دیر یا زود دست انتقام طبیعت بیرون می‌آید. نژادی قدرتمندتر از گرد راه می‌رسد و نژاد ضعیف را از صحنه بیرون می‌راند چون نیاز حیاتی در شکل نهایی‌اش از هر از گاهی همه موانع بیهوده آنچه را که انسانیت افراد نامیده می‌شود درهم می‌شکند تا انسانیت طبیعی را جایگزین آن سازد که ضعیف را نابود می‌کند و جای آن را به قدرتمند می‌بخشد» (گلاور، ۱۳۹۲: ۵۳۴).

انسانیت طبیعی یعنی سپردن سرنوشت به دست قوانین طبیعی که به صورت خودکار ضعیف را حذف می‌کند و قوی را نگه می‌دارد.

۵-۵- اسرائیل عصاره تمدن غربی

اسرائیل را باید عصاره تمدن غربی در توجیه ایدئولوژیک تجاوز مبتنی بر نژادپرستی و تعدی دائم به ملت‌های غرب آسیا دانست. اسرائیل هم به مذهب متوسل می‌شود و هم بافته‌های علمی را برای تصفیه نژادی به کار می‌بندد. دیوید دوک معتقد است صهیونیسم و نازیسم یک ریشه دارند و مشابه هستند. اساساً یهودی‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل رشد استثنانگرایی و نژادپرستی در اروپا بوده‌اند چون یهودی‌های مستقر در اروپا اعتقاد داشتند که باید مانع اختلاط نژادی شد و از ازدواج با دیگران پرهیز می‌کردند. هیتلر اتفاقاً همین رویکرد را می‌پسندید و اروپایی‌های نژادپرست هم معتقد بودند که ما برای حفظ برتری نژادی باید از یهودی‌ها الگو بگیریم. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی که از قدرت پویای مقوله نژاد خبر داشت و به‌وفور درباره آن مطلب نوشته بود نخست‌وزیر انگلیس، بنجامین دیزرائیلی بود که خود از نسل یهود بود. او اظهار کرد: «مسئله نژاد در فهم تاریخ بشر کلیدی است... همه چیز نژاد است و هیچ حقیقت دیگری وجود ندارد» (دوک، ۱۳۹۳: ۳۳۳).

آیت‌الله خامنه‌ای معتقدند رژیم صهیونیستی مظهر تبعیض نژادی است. «صهیونیست‌ها خودشان را نژاد برتر می‌دانند و آحاد بشر را — انواع و اقسام بشر را که غیر صهیونیست و غیر یهودی هستند — از نژاد پست به حساب می‌آورند؛ برای همین است که وقتی مثلاً چند هزار کودک را در ظرف چند روز به قتل می‌رسانند، احساس ناراحتی و جدان نمی‌کنند و مثل این است که چند هزار حیوان را مثلاً از بین برده‌اند! حقیقت صهیونیست‌ها این است» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸).

و جهان غرب با همه‌ی پیشینه‌ی فکری و ایدئولوژیک خود پشت اسرائیل ایستاده و تمام‌قد از او حمایت می‌کند:

«رئیس‌جمهور آمریکا، صدراعظم آلمان، رئیس‌جمهور فرانسه، نخست‌وزیر انگلیس، از یک چنین موجودی و از یک چنین هویتی دارند دفاع می‌کنند و به او کمک می‌کنند؛ معنای این چیست؟ معنایش این است که مسئله‌ی تبعیض نژادی که امروز یکی از مسائل مهم دنیا است و چشم بشر باز شده و تبعیض نژادی یکی از نفرت‌انگیزترین عقاید و گرایش‌ها است، [ولی] همه‌ی این آقایان معروف معتقد به تبعیض نژادی هستند و هیچ مخالفتی با تبعیض نژادی ندارند؛ والا اگر مخالف بودند، این باید در عملکردشان در مورد قضیه‌ی غزه و فلسطین خودش را نشان می‌داد» (همان).

اسرائیل از بدو تولد چنین رویکردی داشته و با چنین حمایت‌هایی روبرو بوده است. چامسکی به مواردی اشاره می‌کند. در یکی از درگیری‌های بین لبنان و اسرائیل وقت عقب‌نشینی از خاک لبنان ۱۲۰۰ نفر از شیعیان را گروگان گرفت و گفت تا زمانی که لبنان شرایط اسرائیل را نپذیرد این افراد را آزاد نخواهد کرد اما اسرائیل هیچ‌گاه قصد نداشت لبنان را ترک کند و به احساسات گروگان‌های لبنانی هیچ اهمیتی نمی‌داد. چرا؟ «چون آمریکایی‌ها باور دارند افراد ضعیف‌تر و پایین‌تر هیچ درد و رنجی احساس نمی‌کنند و اساساً احساس ندارند» (چامسکی، ۱۳۹۷: ۱۶۴).

ژان زیگلر معتقد است یک ویژگی سیاست خارجی امپراطوری همین زبان دوگانه آن است: در فلسطین دولت شارون اقدام به قتل انتخابی رهبران سیاسی، تخریب باغات و چاه‌ها و خانه‌های مسکونی، دستگیری‌های خودسرانه و ناپدید شدن‌ها و شکنجه

سیستماتیک زندانیان می‌نماید، به صورت متناوب با ارتش خود به شهرها و دهکده‌های فلسطینی حمله می‌کند اما در برابر این اقدام که مغایر با انسانیت است سکوت همراه با موافقت واشنگتن مشاهده می‌شود. از سوی دیگر آمریکا به منظور جمع‌آوری رأی برای محکوم کردن آیت‌الله‌های ایران در پنجاهمین جلسه کمیسیون حقوق بشر در آوریل ۲۰۰۱ نیروی خود را بسیج می‌کند (زیگلر، ۱۳۸۳: ۷۳).

آیت‌الله خامنه‌ای خط تبعیض نژادی و تجاوز مبتنی بر ایده‌ها و افکار نژادپرستانه را عاملی مهم در تحولات تاریخ معاصر می‌داند. از نظر ایشان از دیرباز غربی‌ها خود را مجاز به تجاوز به دیگران می‌دانسته‌اند و این نوع رفتار در حال حاضر بیش از هر جا در رفتار دولتمردان آمریکائی دیده می‌شود:

«امروز در دنیا لازمه‌ی این طلب استکباری ... این شده است که حرکت تند پُرشتابی برای تسخیر زمینه‌های متعدد - که عمده‌اش سه زمینه است: اقتصاد، سیاست و فرهنگ - از بالا آغاز شود؛ مثل سیل بنیان‌کنی که به سمت دامنه می‌آید. این سیل سرازیر شده؛ مربوط به امسال و پارسال هم نیست. منتها بر حسب شرایط گوناگون عالم تشدید می‌شود.» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۸۱/۰۳/۰۷).

ایشان معتقد است در حال حاضر بسیاری کشورها بخصوص کشورهای اروپایی دنبال این‌اند ثابت کنند «نژاد من برترین است. آن یکی می‌گوید نخیر، نژاد من برترین است». به نظر ایشان این تنافس و تفاخر، به جنگ‌های بین‌المللی، خونریزی‌ها و خرج‌های کلان هم کشیده می‌شود! هرچند رفتار نژادپرستانه جلوه‌های مختلفی دارد:

«آدم در رفتار بعضی از مسئولان کشورها، حتی در رفتار دیپلمات‌هایشان گاهی مشاهده می‌کند که فخر و غرور بیجا و احمقانه‌ای وجود دارد. تصور می‌کنند که چون زبانشان فلان زبان است، یا نژاد و اسمشان، فلان نژاد و فلان اسم است، پس باید فخر بفرروشند! نه، این‌ها تصورات احمقانه‌ای است و در منطق صحیح انسانی، جایی ندارد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۰/۰۴/۱۸).

نتیجه‌گیری

غرب برای تسلط بر سایر جوامع و اثبات برتری خود از ابزار نظامی، اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کند. تسلط نیاز به توجیه دارد، توجیهی منطقی که هم تجاوز جامعه برتری طلب و سلطه‌گر را در چشم او موجه کند و هم جامعه سلطه‌پذیر را مجاب به پذیرش موقعیت فروتر خود سازد. اینجا است که نظریه‌پردازان وارد میدان شده و مهم‌ترین کارکرد خود را انجام می‌دهند. نظریه‌پردازان با سوءاستفاده از برخی یافته‌های زیست‌شناختی، طبیعی، جغرافیائی و اجتماعی اثبات می‌کنند که مردمان مغرب‌زمین و نژاد سفید از دیگر نژادها مستثنی هستند. آن‌ها علاوه بر رنگ پوست متفاوت، خونشان هم متفاوت و خلق و هوششان نیز برتر است؛ بنابراین برتری انسان سفید غربی ناشی از سرشت او است و بردگی و فرودستی دیگر نژادها طبیعی است. متفکرانی مثل منتسکیو، کانت، استوارت میل، چمبرلین، دوتوکویل و گراهام سامنر در این خصوص نظریه‌پردازی کرده‌اند. این افراد بیش از همه در اثبات پستی سرخپوست‌ها و سیاه‌پوست‌ها کوشیده و تجاوز به آنان را منطقی و معقول جلوه داده‌اند.

غرب، مبتنی بر همین تئوری‌ها در عمل به همه نقاط عالم لشگر کشی کرد و همه جا از ادبیات نژادپرستانه برای متمایزسازی خود و تحقیر دیگران بهره برد. کارنامه آمریکا در این خصوص سیاه‌تر از همه کشورهای غربی است.

فهرست منابع:

- اتوود، پال لوئیس (۱۳۹۷)، امپراطوری جنگ، ترجمه علی فتحعلی آشتیانی، انتشارات موسسه امام خمینی.
- استوارت میل، جان (۱۳۶۹)، تأملاتی درباره حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی.
- برژینسکی، زبگنیو (۱۳۹۶)، انتخاب: سلطه یا رهبری ترجمه امیرحسین نوروزی، نشر نی.
- بلوم، ویلیام (۱۳۸۸). سرکوب امید، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جی بروکس، استفان و ویلیام سی ولفورس (۱۳۹۶). جهان نامتوازن روابط بین‌الملل و چالش استیلاجویی آمریکا، ترجمه سید احمد فاطمی نژاد، انتشارات وزارت امور خارجه.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۷)، ایالات شکست خورده، سو استفاده از قدرت و حمله به دموکراسی، ترجمه یعقوب نعمتی وروجنی، انتشارات جام جم.
- چامسکی، نوام (۱۳۹۷). امپراتوران و دزدان دریایی، ترجمه محسن عسگری جهقی، نشر ثالث.
- دوک، دیوید (۱۳۹۳)، برتری طلبی یهود، ترجمه مصطفی حسامی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- زیگلر، ژان (۱۳۸۳)، اربابان جدید جهان، ترجمه زهرا وثوق، ناشر چاپخش.
- سعادت نیکی، حمیدرضا و فتح طاهری، علی (۱۳۹۸). «بررسی تبعیض نژادی در فلسفه کانت»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی تأملات فلسفی، شماره ۲۲، ۱۲۱-۱۵۰.
- شهبازی؛ عبدالله (۱۳۹۰)، زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۹۵)، استثنانگرایی آمریکایی اروپا مرکزی و دیگری سازی مسلمانان. انتشارات امیرکبیر، تهران.

- فاستر، جان بلامی و رابرت دابلیو مک چنسی (۱۳۹۱)، آفت آمریکائی، برملاسازی امپراطوری آمریکا، ترجمه احسان شاه قاسمی، انتشارات امیرکبیر.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۰)، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران، نشر نی.
- کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷). منطق سیاست خارجی آمریکا، ترجمه داوود غرایاق زندی، محمود یزدان فام و نادر پور آخوندی. نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوشکی، محمدصادق (۱۳۹۴)، تاریخ مستطاب آمریکا، انتشارات خیزش نو.
- گارودی، روژه (۱۳۹۲)، آمریکاستیزی چرا؟ ترجمه جعفر یاره، نشر کانون اندیشه جوان.
- گلاور، جانانان (۱۳۹۲). انسانیت: تاریخ اخلاقی سده بیستم، ترجمه افشین خاکباز، نشر آگه.
- منتسکیو (۱۳۹۱)، روح القوانین (به انضمام درآمدی بر روح القوانین) ترجمه و نگارش علی‌اکبر مهدی، ج ۱ انتشارات امیرکبیر.
- ناردو، دان (۱۳۹۲)، عصر استعمارگری ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. نشر فقیوس.
- هابسون، جان ام (۱۳۸۷). ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی و موسی عبری، انتشارات دانشگاه تهران.

- Bernasconi, Robert. (2002). Kant as an Unfamiliar Source of Racism. *Philosophers on Race: Critical Essays*. Edited by July K. Ward and Tommy Lee Loft. Malden, MA: Blackwell, Pp. 145- 166.
- Count, Earl W. (1950). *This is Race: An Anthropology Selected from the International Literature on the Races of Man*. New York: Schuman
- De Tocqueville, A, (2002). *Democracy in America (vol II)*, translated by Henry reeve, the Pennsylvania state university.
- Kant, I. (2003 [1764]). *Observations on the Feeling of the Beautiful and the Sublime*. Translated by John T. Goldthwait. Berkeley: University of Claifornia.
- Kant, I. (2007 [1788]). *On the Use of Teleological Principles in Philosophy. Anthropology, History and Education*. Translated by G. Zöller. Edited by R. B. Loudon and G. Zöller. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2007[1764]). *Observation on the Feeling of the Beautiful and Sublime. Anthropology, History and Education*. Edited by Günter Zöller and Robert Loudon. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant, I. (2013[1778]). *Geographical History of Human Beings. Kant and the Concept of Race: Late Eighteen Century Writings*. Translated by Jon M. Mikkelson. Edited by Robert Bernasconi and T. Denean, Sharpley- Whiting. Albany: State University of New York Press.

- Restad, H.E(2012) old paradigms in history die hard in political science. Us food in coliseumican exceptionalism, American political Thought, 1(1): 53_76
- Wieviorka, Michel. (1995). The Arena of Racism. Translated by Chris Turner. London: Sage Publications Ltd.